

تجلی توحید در ادعیه

محمد شریفانی*

چکیده

توحید و دعاها (معصومین(ع) به ویژه ادعیه امام سجاده(ع) رابطه تنگاتنگ از جهت علمی و عملی دارند. این دعاها هم توحید و مراحل و اقسام آن را آموزش می‌دهند و هم خود تجلی گاه خالصانه‌ترین توحید نظری و عملی هستند. این مقاله می‌کوشد ظهور و حضور توحید و ابعاد آن را در دعاها (مأثوره از معصومین(ع) مورد بررسی قرار دهد. از این رو، پس از تبیین نقش محوری توحید در اسلام و اهمیت و حقیقت دعا، با استناد به فقراتی از ادعیه امام سجاده(ع) نشان می‌دهد که دعا در عین حال که نردبان توحید خود جلوه‌ای از توحید عملی نیز به شمار می‌آید.

واژه‌های کلیدی: ۱- توحید ۲- دعا ۳- اسماء و صفات خداوند ۴- عبادت

۱. مقدمه

توحید، اساسی‌ترین رکن ادیان الهی است. زیرا یگانه حق مطلق و صاحب حق خداوند است از همین رو فقط توحید و اظهار آن منشأ تجویز جنگ و سلب حیات برخی انسان‌هاست. "وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ" (بقره/۱۹۳) و با آن‌ها کارزار کنید، تا زمانی که اثری از شرک نباشد و دین، از آن خدا باشد. در سخنان امام سجاده(ع) در این زمینه آمده است، «اللَّهُمَّ اغْزُ بِكُلِّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى مَنْ يَزَائِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَامْدُدْهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ مِنْ عِنْدِكَ مُرْدِفِينَ؛ حَتَّى يَكْشِفُوهُمْ إِلَى مُنْقَطَعِ الثَّرَابِ قَتْلًا

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت

فِي أَرْضِكَ وَ أَسْرًا، أَوْ يَقْرُؤُوا بِأَنكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ» (دعای ۲۷/بند ۸)؛ بار الهی، در هر ناحیه‌ای مسلمانان را در مقابل مشرکان به کارزار وادار، و از جانب خود فرشتگان را پی در پی به مدد آنان فرست، تا جایی که دشمنان را تا دورترین نقطه خاک زمین تو بکشند یا اسیر سازند، یا (دشمنان) اقرار کنند که همانا تویی یکتا خدایی که جز تو خدایی نیست، تنهایی و شریکی نداری.

از سوی دیگر، بر اساس آموزه‌های اسلام، دعا برترین عبادت و خالص‌ترین اظهار توحید است از آن‌جا که کامل‌ترین بندگان، معصومین می‌باشند، دعا‌های آنان بهترین منبع و روش دعاست.

در میان ائمه علیهم السلام، بیشترین دعاها از امام چهارم شیعیان، حضرت سجاد(ع)، نقل شده است. آن حضرت، به دلیل ویژگی‌های عصر حیاتشان، بسیاری از اصول اساسی و آموزه‌های دینی به ویژه توحید و اظهار آن را در قالب دعا ارایه کرده‌اند. در این مقاله، نخست به طرح مسایل کلی توحید و دعا می‌پردازیم و پس از آن ارتباط متقابل این دو مقوله را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲. توحید

۲.۱. معنای توحید

توحید مصدر و از ریشه وَحَدَ (وَحَدَّ) به معنای تنها ماند (۳، ص: ۴۴۹) است و در اصطلاح "ایمان بالله وحده لا شریک له" (۲۱، ج: ۳، ص: ۲۸۱) معنا کرده‌اند. بنابراین توحید همان اعتقاد به یگانگی خدای تعالی است.

امیرالمؤمنین(ع) در توضیح معنای «إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ» می‌فرمایند: «إِنَّ الْقَوْلَ فِي «إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ» عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ، فَوَجْهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ وَ وَجْهَانِ يَثْبَتَانِ فِيهِ. فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لِثَانِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ، أَمَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مَنْ قَالَ ثَلَاثَ ثَلَاثَةٍ؛ وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهٌ، وَ جَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ؛ فَأَمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يَثْبَتَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شُبَّةٌ، كَذَلِكَ رَبُّنَا؛ وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ - أَخَذِي الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وَجُودٍ وَ لَا عَقْلٍ وَ لَا وَهْمٍ، كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّوَجَلَّ» (۱۵، ص: ۸۳).

در این کلام، برای واحد چهار معنا بیان کرده‌اند: واحد عددی، واحد نوعی، واحد به معنای بی‌نظیر و واحد به معنای تجزیه ناپذیر. دو معنای اول در مورد ذات حق - عزوجل -

صحیح نیست، زیرا خداوند نه تکثر و تعدّدپذیر است و نه دارای همجنس و هم‌نوع. اما دو معنای دیگر، برای خداوند قابل اثبات است.

۲.۲. اهمیت توحید

۲.۲.۱. جایگاه توحید در آیات و روایات: اکثر آیات قرآن و روایات معصومین یا مستقیم مربوط به توحیدند یا غیر مستقیم به آن باز می‌گردند. توجه و تبیین ابعاد مختلف توحید نظری و عملی در متون و حیانی نه تنها اسلام بلکه متون و حیانی اصیل به جای مانده از سایر ادیان الهی نیز بر هیچ کس پوشیده نیست. از مجموع تعالیم قرآن و احادیث خطوط کلی و مهمی درباره توحید به دست می‌آید که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱- رستگاری، نجات و فلاح انسان‌ها فقط در پرتو توحید حاصل می‌شود. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا» (۱۷، ج: ۱۸، ص: ۲۰۲). و «فالتوحيد حرم اجساد امتی علی النار» (همان، ج: ۳، ص: ۲۰۶). در حدیث قدسی آمده است «انی انا الله لا اله الا انا من اقر بالتوحيد دخل حصنی و من دخل حصنی امن عذابی» (همان، ج: ۲۲).

۲- توحید مایه حیات معنوی فرد و جامعه است چنان که علی(ع) فرمود: «التوحيد حياة النفس» (۱، ص: ۱۴۵). لذا قرآن کفار را به جهت دور ماندن از توحید مرده تلقی کرده و آنان را در مقابل «زندگان» معرفی می‌کند (۷، ص: ۲۴). «لَيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحَقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (یس/۷۰).

۳- این مایه حیات حق مسلم و فطری همه انسان‌هاست و همگان حق استفاده از آن را دارند و درست مانند حیات مادی نه می‌توان دیگران را از آن بازداشت و نه خود را از آن محروم نمود.

۴- توحید اصل اساسی تمام ادیان الهی است. «قل يا أهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئاً لا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله» (آل عمران/۶۴).

۲.۲.۲. شرافت علم توحید: میزان ارزش هر علم بر اساس موضوع آن علم سنجیده می‌شود. علم توحید به دلیل شرافت موضوعش (خداوند متعال) برترین دانش‌ها است. برای تصدیق نمودن به شرافت موضوع توحید کافی است توجه نماییم که تمام جهان به نوعی خاص مرتبط با خداوند است و نامحدود بودن اسما و صفات او موجب عجز بشر از درک حقیقت او گردیده است. «لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفتن» (۱۹، ص: ۳۲).

مطلق بودن خداوند سبب شده است که کنه و ذات او از دایره شناخت انسان خارج باشد. در عین حال مطلق بودن کمال ذات حق و کمال انسان در اعتقاد کامل به کمال مطلق بودن اوست.

۲.۲.۳. **دستاوردهای اعتقاد به توحید:** اعتقاد نظری به توحید، انسان را به این شناخت می‌رساند که همه کمالات و زیبایی‌ها منحصر در ذات خداوند است. همین اعتقاد، در مرحله عمل به یکپارچگی جامعه بشری می‌انجامد و از اختلاف و تشقت جلوگیری می‌کند؛ چرا که انسان‌ها را به حرکت هماهنگ به یک جهت وادار می‌سازد (۷، ص: ۲۴-۲۵).

۲.۳. محور دین و دینداری

۲.۳.۱. **توحید پایه و اساس معارف دین:** بر اساس تعالیم قرآن کریم و معصومان (علیهم السلام) پایه و اساس دین، توحید است. «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ» (۱۹، ص: ۳۲)؛ سرآغاز دین، خداشناسی است و کمال شناخت خدا باور داشتن او و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی اوست. "قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ" (انبیاء/۱۰۸). مفهوم آیه این است که آن‌چه از دین به من وحی می‌شود، جز توحید و شاخه‌های آن نیست و معارف، احکام و اخلاق همگی از فروعات توحید است، دلیل این مطلب آن است که حصر «انما» بر روی حصر «انما» ذکر شده که ظهور در حصر حقیقی دارد (۱۶، ج: ۱۴، ص: ۴۶۷). بر اساس دلالت آیه "الرَّكِتَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ* أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ" (هود/۱ و ۲) تمام معارف مختلف قرآنی از قبیل معارف الهی، فضایل اخلاقی، تشریع احکام، آغاز و انجام خلقت، بهشت و دوزخ و... تنها بر حقیقت توحید تکیه دارد: حقیقت «توحید» زیربنای دین خداست و البته، توحیدی که اسلام معرفی می‌کند، اعتقاد به این است که «الله» تعالی رب همه اشیا عالم است و غیر از او در همه عوالم، هیچ ربی وجود ندارد (۱۶، ج: ۱۰، ص: ۱۹۹-۲۰۰).

۲.۳.۲. **توحید محور اثبات سایر اصول دین:** بعد از توحید مهم‌ترین اصول اساسی دین، نبوت، امامت و معاد است که مهم‌ترین برهان اثبات آن‌ها توحید است، به عنوان مثال در قرآن، معاد با استفاده از توحید به اثبات رسیده است: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (نساء/۸۷). در این آیه، وحدانیت خدا دلیلی بر معاد گرفته شده است. همان‌طور که وجود خدا، هم دلیل بر وحدانیت او و هم دلیل بر ضرورت معاد است (۸، ج: ۴، ص: ۱۴۰).

۲.۳.۳. توحید محور تعالیم همه انبیا: قرآن کریم در چندین آیه فلسفه رسالت و دعوت انبیا را تنها بیان وحدانیت و توحید الهی و نزاهت مردم از شرک می‌داند (رعد/۳۶؛ انبیا/۱۰۸؛ یوسف/۳۹ و ۴۰). این حصر، جز در مورد توحید، در هیچ یک از امور دینی ذکر نشده است، بنابراین، هدف اصلی از نبوت و بعثت توحید است. "یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا" (احزاب/۴۵-۴۶) در میان همه جنبه‌های مطرح شده در این آیه، پیداست که دعوت به سوی خدا تنها چیزی است که می‌تواند هدف اصلی به شمار آید.

۲.۳.۴. توحید، محور ادعیه: توحید اسمای حسنی الهی اصل و محور هر دعایی است به همین جهت هرچه معرفت موحد بیشتر باشد، دعای او از مضمون توحیدی بهتر و بیشتری برخوردار است. در روایات ائمه علیهم السلام بهترین دعا، تهلیل، تحمید، تسبیح و تکبیر خدای سبحان برشمرده شده و طرح درخواست قبل از حمد و تسبیح و تقدیس خدا نهی شده است. پیام این حمد و ثناء، آن است که نباید هیچ سهمی در هیچ مقطعی در هیچ فعلی برای غیر خدا معتقد بود و این حقیقت توحید است (۸، ج: ۲، صص: ۵۴۷-۵۴۹). امام صادق (ع) فرمودند: «هر دعایی که در ابتدای آن حمد خدا نباشد، ناقص و ابتر است و به هدف نمی‌رسد: نخست حمد، سپس دعا». راوی پرسید: چه مقدار از تحمید و تمجید کفایت می‌کند؟ حضرت فرمودند: «بگو: اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَ أَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۲۲، ج: ۲، ص: ۵۰۳).

سیره عملی دعا کنندگان و بهره‌شهودی و حضوری آنان، تأیید دیگری بر مطلب فوق می‌باشد. دعاهایی نظیر مناجات شعبانیه، دعای ابوحمزه ثمالی و دعای سحر نمونه‌های عالی صادر شده از سرچشمه‌های عصمت و طهارتند که سراسر آن نور و توحید است و هیچ سهم و جایی برای غیر خدا باقی نمی‌گذارند.

۲.۴. بداهت توحید در قرآن

قرآن هرگز درصدد اثبات وجود خدا - به صورتی که متکلمین و فلاسفه در پی آنند - برنمی‌آید؛ بلکه وجود «الله» را امری کاملاً بدیهی و بی‌نیاز از اثبات و برهان دانسته، تنها با رایه برهان‌ها و استدلال‌هایی، انسان‌ها را متوجه توحید می‌سازد. زیرا توحید امری فطری است. بر همین اساس روح تعلیمات انبیا درباره اصول دین، همان «توجه دادن» به فطرت انسانی است، نه «تعلیم» اصول. "فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (غاشیه/۲۱ و ۸، ج: ۱۲، صص: ۵۰-۵۱ و ۷۳).

قرآن حتی تردید در وجود خالق یکتا را بی معنا می‌داند: "أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ" (ابراهیم/ ۱۰). هم‌چنین، سخن معاندین در نبود مبدأ و معاد برای جهان را بسیار کم بیان کرده تا به این ترتیب کم‌اهمیت بودن این قول را آشکارتر نماید.

از نظر قرآن کریم، و براساس ادعیه امامان _علیهم السلام_ خداوند فطرت توحیدی را در دل‌ها مستقر نموده است (۲، ص: ۶۳)، لذا رابطه توحید با قلب انسان، رابطه عَرَض و معروض نیست؛ بلکه قلب انسان، عارف و موحد آفریده شده است به گونه‌ای که اگر عرفان و توحید او زایل شود، حقیقت قلب آدمی عوض می‌شود و از مقام انسانیت تنزل می‌یابد. بر همین اساس خداوند در توصیف کافران می‌فرماید: "إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" (فرقان/ ۴۴).

باید توجه داشت که توحید، اصل، و شرک، عاریتی است بنابراین غالباً در حالت عادی افراد به ظواهر سرگرم و از اندیشیدن و پی بردن به مسبب بالذات غافلند اما در حال خطر که سبب‌های ظاهری قطع می‌شوند: "و تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ" (بقره/ ۱۶۶) و نسبت‌های اعتباری بریده می‌شوند: "فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ" (مؤمنون/ ۱۰۱)، انسان با نفیر درون به مسبب الاسباب توجه پیدا می‌کند، به او امید می‌بندد و بر آن اساس فریاد استغاثه‌اش بلند می‌شود. اگر وجود چنین فریادرسی، صرفاً آرزو بود، ناله او با یأس همراه می‌بود و فوراً ساکت می‌شد، البته اگر فردی کاملاً ناامید شده و به سوی علیم و قدیر محض هیچ گرایش عبادی نداشته باشد، فطرتش نابیناست و به موجودی نازل، تبدیل شده است. "أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" (یوسف/ ۸۷)؛ زیرا کافران، از داشتن فطرت موحد انسانی محرومند: "إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا" (فرقان/ ۴۴).

۲.۵. مراحل توحید

اهل حقیقت از کلام رسول اکرم (ص) که فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَ أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ»، مراحل سه گانه‌ای برای توحید در نظر گرفته‌اند:

۲.۵.۱. توحید عامّه (توحید عقلی): این مرحله توحید مبنای اسلام و موجب رهایی از شرک جلی است که همان شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده لا شریک له، الاحد، الصمد، الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» می‌باشد. بر اساس این مرتبه از توحید التزام به قبله واحد مطرح می‌شود، خون‌ها و دارایی‌ها محترم شمرده شده، سرزمین اسلام از کفر جدا می‌گردد. این مرتبه از دین برای عامه مردم قابل قبول است، هر چند نتوانند دلیلی استوار بر آن اقامه کنند (۴، صص: ۳۲۰-۳۲۲).

توحید در این مرحله به دو مرتبه تقسیم می‌شود: توحید تقلیدی و توحید برهانی. توحید تقلیدی مرحله نازل توحید انسانی و حد فاصل کفر و اسلام است. و توحید برهانی توحید خواص (علما) است که آن‌ها را نجات یافتگان دانسته‌اند.

خواص، خود دو دسته‌اند، اول کسانی که به برهان تمانع استدلال می‌کنند "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهِةُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا" دسته دوم کسانی هستند که به حجت و اتصال و تدبیر و وحدت صانع که در کلمات معصومین به عنوان استدلال به کار رفته عنایت دارند.

بنیادهای این مرتبه از توحید، عبارتند از: اخباری که پیامبر در باب توحید برای مردم بیان کرده است. و پدیده‌های متقنی که از طرق گوناگون بر توحید خالق هستی دلالت می‌کنند.

پذیرش این مرتبه از توحید با ارائه ادله نقلی (آیات و روایات دال بر توحید) واجب می‌گردد، اما درک شیرینی و معنای آن با بصیرتی حاصل می‌شود که خداوند بر قلب مؤمن می‌افکند و با مشاهده شواهد و تأمل در پدیده‌ها و تفکر در آفرینش آسمان و زمین به مرحله رشد و کمال نزدیک می‌شود (۴، ص: ۳۲۲).

۲.۵.۲. توحید خاصه (توحید عینی): این مرحله از توحید که مربوط به گروه متوسطی از اهل سیر و سلوک است عبارت است از این که به موحد اسباب ظاهری اعتماد نکند و امور را بر این اسباب معلق نسازد و برای آن‌ها تأثیر و فعلی جز از ناحیه حق تعالی نبیند و حقیقتاً شهود کند که «لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» و «لَا فَاعِلَ إِلَّا اللَّهُ». موحد در این مرحله درگیر منازعات و کشمکش‌های عقل با احکام شرع (که ناشی از درک نکردن حکمت‌های آن است)، و نیز مجادلات اندیشمندان با یکدیگر (مانند منازعه‌های فلاسفه و متکلمان) نیست. همچنین، از تعلق به شواهد فراتر رفته و «نه توحید را نیازمند دلیلی می‌بیند و نه در توکل سببی می‌جوید و نه برای نجات وسیله‌ای می‌طلبد» (۴، ص: ۳۲۳). اینان به فنای علمی که فنای در حضرت صفات و اسماء (حضرت واحدیت) است دست یافته‌اند، اما هنوز عین فنا که فنای در ذات (حضرت احدیت) است برای ایشان پدید نیامده است.

۲.۵.۳. توحید اخص الخواص (توحید ذاتی): اساساً این مرحله از توحید مختص به خدای تعالی است و او پرتوی از آن را بر گروه‌هایی از بندگان افکنده است. اینان «اهل الله» هستند که در حال بقای پس از فنا به سر می‌برند؛ مقام ایشان مقام مقربان و توحید آن‌ها برتر از دو گروه قبل است. این مرحله از توحید، با فنای همه خلایق و بقای حق، به تنهایی، تحقق می‌یابد. لذا غیر خدا را امکان اشاره بدان نیست و با هیچ عبارتی نتوان از آن تعبیر کرد. موحدان در این مقام نیز از توصیف و افشای آن عاجزند؛ چرا که این مقام را

وصفی نیست تا با آن توصیف شود و اوصاف هر چه هست از آن حضرت واحدیت است و نیز خبری از او نمی‌توان داد؛ چون او فراتر از هر خبری است (۴، ص: ۳۲۵). این گروه به درجه‌ای رسیده‌اند که برای آنان، نه کثرت، مانع شهود وحدت قاهره حق است و نه شهود وحدت حق، مانع شهود کثرت خلق. چنان که در مورد امیر مؤمنان (ع) نقل شده که در رکوع نماز (در نهایت توجه به حضرت حق)، انگشتی خود را به سائل می‌بخشد.

۳. دعا

بخش عظیمی از کلمات نورانی معصومین علیهم السلام مناجات با ربّ الارباب و درخواست از آن وجود مهربان است که تعالیم عظیم و لطیفی را به مشتاقان کوی توحید آموزش می‌دهد.

۱.۳. معنای دعا

راغب در مفردات، برای واژه دعا، پنج معنا بیان کرده است: ندا: مانند آیه "كَمَثَلِ الْذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءٌ وَ نِدَاءٌ" (بقره/۱۷۱). تسمیه: "لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا" (نور/۶۳). سؤال (درخواست) مادی یا معنوی: "قَالُوا أَذْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ" (بقره/۶۸). فریادخواهی (استغاثه) و کمک طلبیدن: "وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ" (یونس/۱۲). تشویق کردن به کاری برای رسیدن به هدف مورد نظر از آن کار: "يَا قَوْمِ مَالِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ" (غافر/۴۱). در سایر کتب لغت، علاوه بر موارد فوق، معانی دیگری نیز ذکر شده‌اند که بعضاً با تلطیف و عنایتی در همین معانی پنج‌گانه جای می‌گیرند. به عنوان مثال: عبادت: "إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ" (اعراف/۱۹۴). قرار دادن (نسبت دادن): "أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَانِ وَلَدًا" (مریم/۹۱). عذاب کردن: "تَدْعُو مَنْ أَذْبَرَ وَ تَوَلَّى" (معارج/۱۷). سوق دادن یا مجبور کردن، خواندن مردم به خوان گسترده و مهیا شده، روی آوردن با شوق به سوی خداوند و ... (۳، ص: ۲۵۷؛ ۱۰، ج: ۱، ص: ۱۳۸؛ ۱۳، ص: ۱۶۹).

گذشته از لغت، دعا در قاموس اهل دل معنای ویژه‌ای دارد. «تیایش آن حالت روحی است که میان انسان و معبودش رابطه انس ایجاد نموده و او را در جاذبه ربوبی قرار می‌دهد» (۶، ص: ۲).

«دعا و دعوت به معنی جلب توجه مدعو است به داعی که غالباً با لفظ یا اشاره صورت می‌گیرد و استجاب یا اجابت به معنای پذیرفتن دعوت داعی و روی آوردن به سوی اوست.

درخواست حاجت در دعا و برآوردن حاجت در استجابات، جزء معنا نیست، بلکه غایت و متمم معنای آن دو است» (۱۶، ج: ۱۱، ص: ۴۳۴).

۲.۳. حقیقت مدعو

با توجه به مفهوم دعا، مدعو باید فردی صاحب توجه و نظر باشد که اگر اراده کند، بتواند نظر خود را به داعی متوجه سازد. همچنین باید صاحب قدرت و تمکنی باشد که از استجابات دعا ناتوان و عاجز نگردد. خواندن فرد فاقد درک و شعور یا کسی که در برآوردن حاجت قدرت ندارد، دعای حقیقی نیست؛ هر چند صورت دعا را داشته باشد (همان). قرآن این گونه دعاها را دعای باطل خوانده و آن را در مقابل «دعوه الحق» قرار داده است: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ» (رعد/ ۱۴).

مقابله‌ای که در این آیه میان عبارت «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» و عبارت دوم وجود دارد تفاوت دعوت حق با دعوت باطل را بیان می‌کند: در دعوت حق، مدعو دعوت را می‌شنود و البته استجابات هم می‌کند؛ و این از صفات خدا است. (اضافه «دعوه الحق» اضافه موصوف به صفت و یا از قبیل اضافه حقیقیه است که معنای لام (مالکیت) را افاده می‌کند)، اما دعای باطل اجابت نمی‌شود، مانند خواندن کسی که دعا را نمی‌شنود یا قدرت استجابات را ندارد. چرا که براساس قسمت دوم آیه، خواندن غیر خدا خالی از استجابات و دعای کافران در ضلالت است.

مقدم بودن ظرف در «له دعوه الحق» دعا را منحصرأ برای خدا اثبات می‌کند و ادامه آیه آن را از غیر خدا نفی می‌کند: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ» (۱۶، ج: ۱۱، صص: ۴۳۴ و ۴۳۵). بنابراین، مدعو واقعی فقط خداست.

دعا حاکی از نیاز و عدم استقلال داعی است و فہراً سؤال، وقتی حقیقی است که مسؤول، مستقل و غنی باشد؛ که بر اساس دلایل توحید، آن مسؤول مستقل، تنها خدای سبحان است (۸، ج: ۲، ص: ۵۴۷).

بر همین اساس امام زین العابدین (ع) به درگاه خدا چنین عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِي إِلَيْكَ ... وَصَرَفْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَخْتِاجُ إِلَى رِفْدِكَ وَقَلْبْتُ مَسْأَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَنْ فَضْلِكَ وَرَأَيْتُ أَنْ طَلَبُ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهٌ مِنْ رَأْيِهِ وَضَلَلَةٌ مِنْ عَقْلِهِ» (دعای ۱/۲۸).

۳.۳. تقسیمات دعا

دعا را از جهات گوناگونی می توان تقسیم نمود:

۳.۳.۱. **لفظی و غیر لفظی بودن:** دعا یا لفظی است و یا غیر لفظی؛ به عبارت دیگر، یا به زبان قال است و یا استعداد و حال. مراد از دعای لفظی، کاملاً آشکار است. نمونه سؤال به زبان حال، ایستادن فقیر در مقابل غنی است و در مورد تأثیر آن گفته اند: «لِسَانُ الْحَالِ أَفْصَحُ مِنْ لِسَانِ الْمَقَالِ».

نمونه سؤال به زبان استعداد آن است که ماهیت اشیا، وجود خارجی خود را درخواست کنند که اگر این سؤال نبود، هرگز موجودی یافت نمی شد؛ زیرا ذات حق تعالی غنی از عالمیان است.

دعای حقیقی آن است که قبل از زبان سر، زبان قلب و فطرت درخواست کند. دعایی که به زبان ذات و استعداد باشد، پذیرفته و مستجاب است، به مقدار استحقاق سائل به او افزوده می شود و از وی امساک فیض نخواهد شد. دعا به زبان قال و گفتار نیز، در صورتی مستجاب خواهد شد که سازگار با زبان استعداد باشد و به بیان دیگر گفتار با حال مباین نباشد.

بر همین اساس، گاه انسان در دعا بسیار تلاش می کند؛ اما به نتیجه نمی رسد و گاهی با آن که در فکر نتیجه نیست، می بیند که به نتیجه رسیده است. انسان همواره در محضر حق است. اگر خواسته او با اراده خداوند سازگار باشد، دعا مستجاب است و در غیر این صورت چنین نیست. به تعبیر ابن سینا، دعا مستجاب است، در صورتی که همسو با نظام احسن هستی باشد (۹، صص: ۸۱-۸۲؛ ۵، صص: ۱۷۴-۱۷۵ و ۱۶، ج: ۲، ص: ۴۵).

۳.۳.۲. **معین یا نامعین بودن:** دعا، لفظی یا غیر لفظی، ممکن است درخواست امری معین یا غیر معین باشد (۹، ص: ۷۴). به عبارت دیگر، گاه آن چه سائل به زبان قال، حال و یا استعداد درخواست نموده، به طور واضح تعیین شده است مانند «اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَحُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنِیْ اِلَیْ قُرْبِکَ» (۱۸، ص: ۲۰۷)، و گاهی مطلوب غیرمعین و به حکمت و صلاحدید الهی واگذار شده است مانند: «رَبِّ اِنِّیْ لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیْ مِنْ خَیْرِ فَقِیْرٍ» (قصص/۲۴).

۳.۴. اقسام دعا کنندگان

بر اساس انگیزه سؤال، می توان درخواست کنندگان را به چند دسته تقسیم کرد:

دسته اول: گروهی که کمال را پیش از رسیدن وقت آن طلب می کنند. انگیزه اینان، استعجال طبیعی انسان است که خداوند با جمله «خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ» (انبیاء/۳۷) بدان اشاره کرده است.

در دعا‌های معصومان - علیهم السلام - که انسانهای کاملند، چنین انگیزه‌ای وجود ندارد. «حَبَبُ إِلَيْنَا مَا نَكْرَهُ مِنْ قَضَائِكَ وَ سَهْلُ عَلَيْنَا مَا نَسْتَصْعِبُ مِنْ حُكْمِكَ وَ إِلَهُمْنَا الْإِنْقِيَادَ لِمَا أَوْرَدْتَ عَلَيْنَا مِنْ مَشِيَّتِكَ، حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتَ وَ لَا تُعْجِلَ مَا أَخَّرْتَ» (دعای ۳۳).

دسته دوم: گروهی که می‌دانند اراده‌ی خداوندی دست یابی بندگان به برخی خواسته‌هایشان را وابسته به درخواست آنان کرده است. همین علم انگیزه‌ای برای طلب حاجت آنان است.

دسته سوم: اهل حضور. اینان عبد محض خدا و تامل در عبودیتند که به خاطر حضور دائمی خویش استعداد‌های خود و تجلیات الهی را که بر اساس استعداد به آن‌ها افزوده می‌شود، می‌دانند و می‌شناسند. بنابراین تنها انگیزه‌ی دعایشان، امتثال امر خداوند است که فرمود: "ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ" (غافر/۶۰).

دعا‌های دسته دوم در حقیقت با توجه به این واقعیت است که خدای متعال جواد است و دعا، یکی از شروط و زمینه ساز به وجود آمدن قابلیت برای دریافت فیض است. اینان به این حقیقت آگاهند که دعا کننده، حتماً عطیه‌ای دریافت خواهد کرد؛ حتی اگر به مقصود خاصش دست نیابد. این که در روایات آمده است که هر وقت دعا کردی، دست بر روی خود بکش (۲۲، ج: ۲، ص: ۳۴۲)، اشاره به همین معناست که به دریافت عطیه خود اطمینان داشته باش و آن را بر چشم خود نه.

البته این گروه نه از مکنونات علم الهی آگاهند و نه نوع و میزان استعداد‌های خود را در قبول عطایای حق می‌شناسند؛ دعای آن‌ها از آن رو است که از یک سو فیضی دریافت می‌کنند و از سوی دیگر، همین فیض بشارت دهنده برکات دیگر و افزون‌تر است.

اما دسته سوم (اهل حضور) استعدادها و حالات خود را می‌شناسند و متناسب با آن، درخواست می‌کنند. گروهی، از پذیرش‌های خود به استعداد‌هایشان پی می‌برند و گروه دیگری - که در معرفت کامل‌ترند - از استعداد خود به آن چه می‌توانند بپذیرند پی می‌برند. اگر حال این مقربان با سؤال لفظی تناسب داشت، به عنوان عبودیت، درخواست می‌کنند و چون حال، متناسب با تفویض و سکوت کرد، ساکت می‌شوند. چنان که حضرت ایوب (ع) زمانی رفع ابتلا را از خداوند درخواست نمود که حال وی اقتضای سؤال لفظی داشت (۹، صص: ۷۴-۷۹).

امام سجاد (ع) چنین است که می‌فرماید: «و انا يا الهی عبدک الذی اَمَرْتُ بِالِدُعَاءِ فَقَالَ لَبِيكَ وَ سَعَدِيكَ» (دعای ۱۶/۱۳). «اللَّهُمَّ فَهَذَا قَدْ جِئْتُكَ مُطِيعاً لِأَمْرِكَ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ

مِنْ الدُّعَاءِ، مُتَجَزَّأً وَعَدَكَ فِيمَا وَعَدْتَ بِهِ مِنْ الْجَابِئَةِ، إِذْ تَقُولُ: «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»» (دعای ۱۱/۳۱).

۴. دعا راه دست‌یابی به توحید

آن چه گذشت به تنهایی ارتباط تنگاتنگ توحید و دعا را نشان می‌دهد. و زمینه را آماده می‌کند تا با تمسک به دعا‌های رسیده از معصومین به ویژه امام سجاد(ع) در صحیفه سجادیه اثبات کنیم که دعا بهترین سکوی پرش به توحید عملی و نظری و استوارترین نردبان صعود به قله توحید و ارزشمندترین بستر مشاهده جلوه‌های توحید است. افزون بر این که نفس دعا بهترین عمل و ارزشمندترین وسیله جلب رحمت حق است "قل مایعوباً بکم ربی لولا دعاءکم". اهل بیت(ع) خود در حال دعا در قله توحید و مشغول مشاهده عالی‌ترین جلوه‌های توحید بودند و با زبان دعا راهی برای صعود و مشاهده را بر روی بشریت گشودند.

۱.۴. حقیقت دعا

امام سجاد(ع) در وداع با ماه رمضان، به درگاه حق عرضه می‌دارند: «وَقُلْتُ «أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»، فَسَمَّيْتُ دُعَاءَكَ عِبَادَةً وَتَرَكُهُ اسْتِكْبَاراً، وَتَوَعَّدْتَ عَلَيَّ تَرْكَهُ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ فرمودی: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و ذلیل وارد جهنم می‌شوند». پس نیایش و دعا را عبادت و ترک آن را استکبار نامیدی و بر ترک دعا به دخول دوزخ با ذلت و خواری تهدید فرمودی (دعای ۱۵/۴۵).

بر اساس این آموزه و حیانی حقیقت دعا چیزی جز عبادت نیست، و بالاتر این که طبق فرموده نبی مکرم اسلام، مغز همه عبادات است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» (۱۷، ج: ۹۳، ص: ۳۰۰). و از آن جا که عبادت جلوه‌گاه توحید موحدین است، در واقع، نفس دعا با چشم پوشی از محتوی و روش‌های آن یکی از مصادیق بارز و تام توحید عملی است.

۲.۴. روش‌های دعا

چنان که قبلاً اشاره شد، دعا وسیله‌ای برای جلب عنایت حضرت حق_ تعالی شأنه_ است. حصول این مقصود، به چهار روش امکان‌پذیر است که عبارتند از: اقرار به توحید، طرح درخواست، مناجات (عرض نیاز به شیوه راز) و زیارت.

اقرار به توحید: قسمت زیادی از ادعیه مأثور از ائمه اطهار(ع)، صرفاً دعا و خواندن محبوب است، آنان در این قسم از دعاها، خداوند را با نام‌های گوناگونی خوانده‌اند، زیرا خود، امر فرموده است که: "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا" (اعراف/۱۸۰). با دقت نظر در این

بخش از ادعیه، و با توجه به معنای صحیح «دعا» و «مدعو» واقعی، می‌توان دریافت که ائمه اطهار(ع) در تمام شؤون و اسماء خداوند به توحید او اقرار کرده‌اند.

بارزترین نمونه این دعاها، دعای سحر است که در آن فقط خدا را می‌خوانیم و هیچ درخواست یا عرض نیازی در آن نداریم. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ وَ كُلِّ بَهَائِكَ بَهِيءٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهَا...» (۱۸، ص: ۳۰۳).

این دعا در حقیقت اقرار به توحید است.

متکلمان و فیلسوفان توحید را به دو بخش نظری و عملی تقسیم کرده‌اند. توحید نظری، خود بر چند قسم است: توحید ذات، صفات و افعال. توحید عملی نیز وجوه گوناگونی دارد: توحید در عبادت، حمد و دعا؛ که به جلوه‌های هر یک از این اقسام در ادعیه می‌پردازیم.

توحید نظری: الف) توحید ذات، مراد از توحید ذات، توحید خداوند و تنزیه ذات حق از هر گونه تقسیم یا ترکیب بیرونی، وهمی و عقلی است. این معنا، بخشی از معارف قرآن کریم است: "... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (شوری/۱۱). در دعاها، معصومین(ع) نیز بسیار مشهود است. «إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ كُفُوًا أَحَدٌ» (دعای ۲۵/۳۵). «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ... رَبِّ الْأَرْبَابِ وَالْإِلَهَ كُلِّ مَالُوهُ، ... لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (دعای ۱/۴۷).

ب) توحید اسماء و صفات: قرآن تکیه بر توحید اسماء^۱ الهی دارد و اوصاف الهی را منحصر از آن خدا می‌داند و چنین می‌آموزد که دیگران نه تنها به طور مستقل از آن بهره‌ای ندارند، بلکه بالتبع و بالعرض نیز بی‌نصیبند. دیگران تنها می‌توانند در حد سعه وجودی خود مظهر و آیینۀ اوصاف الهی باشند.

مراد از آیه "سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (اعلیٰ/۱) آن است که نام خدا منزّه است از آن که در کنار نام دیگری آورده شود یا دیگری با آن وصف گردد و برتر از آن است که مانند خدایان ساختگی خوانده شود.

در صحیفه سجاده نیز می‌خوانیم: «تَعَالَى ذِكْرُكَ عَنِ الْمَذْكُورِينَ، وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَنِ الْمُنْسُوبِينَ» (دعای ۱۴/۳۹)؛ یاد تو از هر آن چه یاد می‌شود بالاتر و اسماء تو از هر اسمی که به تو نسبت می‌دهند مقدس‌تر است.

باید توجه داشت که اسماء و صفات خدا در یک حد و مرتبه نیست؛ بعضی دربردارنده تسبیح و تقدیس خدا و بعضی حاکی از حسن و کمال او است که به صفات سلبی و ثبوتی معروفند^۲. از طرفی مضمون بعضی صفات، ذات است و محتوای بعضی صفات، فعل^۳. معمولاً در ادعیه توصیف خدا به صفات ثبوتی و یا سلبی ظهور می‌یابد.

چنان که امام صادق (ع) فرمود: «وَاللَّهُ نُورٌ لَا ظِلَامَ فِيهِ، وَ حَيٌّ لَا مَوْتَ لَهُ، وَ عَالِمٌ لَا جَهْلَ فِيهِ وَ صَمَدٌ لَا مَدْخَلَ فِيهِ» (۱۵، ص: ۱۴۰، باب: ۱۱، ج: ۴).

به عنوان نمونه در صحیفه سجادیه می‌خوانیم: «لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ وَ لَا يَقْمُ لِسُطَانِكَ سُلْطَانٌ وَ لَمْ يُغَيِّكَ بُرْهَانٌ وَ لَا بَيَانٌ» (دعای ۱۶/۴۷)؛ کسی که هرگز مکان تو را در بر نمی‌گیرد و در برابر سلطنت هیچ سلطنتی تاب مقاومت ندارد و هیچ برهان و بیانی تو را عاجز نمی‌کند.

«سُبْحَانَكَ؛ لَا تَحْسُ وَ لَا تَجْسُ وَ لَا تَمَسُّ وَ لَا تُكَادُ وَ لَا تُمَاطُ وَ لَا تُنَازِعُ وَ لَا تُجَارِي وَ لَا تُمَارِي وَ لَا تُخَادِعُ وَ لَا تُمَازِ» (دعای ۲۷/۴۷)؛ پاک و منزهی تو، به حسّ در نمی‌آیی، مورد تماس جسمانی واقع نمی‌شوی، کید و مکر در تو بی‌اثر است، دور نمی‌شوی، با تو نزاع نتوان کرد، غلبه بر تو ممکن نیست، و جدال و خدعه و فریب در مورد تو امکان‌پذیر نیست.

۲- عنصر محوری بحث حیات به عنوان صفت ذات خداوند در قرآن کریم، اثبات توحید حیات است نه اثبات اصل آن.^۴

امام سجاد (ع) این واقعیت را چنین بیان فرموده‌اند:

«وَأَوْ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَهْرُبَ مِنْكَ مَنْ لَا حَيَاةَ لَهُ إِلَّا بِرِزْقِكَ» (دعای ۱/۵۲)؛ کسی که جز به روزی تو زنده نتواند بود چگونه توان فرار از تو را دارد؟
«وَأَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ» (دعای ۲۸/۴۷).

در باره صفت علم نیز، محور اصلی در قرآن توحید عالمیت خداست؛ بدین معنا که تنها عالم حقیقی خدا است: "وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" (بقره/۲۱۶) و آن‌چه دیگران می‌دانند به تبع و به اذن خدا است (۱۵، صص: ۳۲۹-۳۳۰): "وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا" و "عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ" (عبث/۵).

در مناجات امام زین العابدین (ع) به هنگام گرفتاری و ابتلاء، آمده است: «كَمْ نَهَى لَكَ قَدْ أَتَيْنَاهُ، وَ أَمْرٍ قَدْ وَقَفْتَنَا عَلَيْهِ فَتَعَدَّيْنَاهُ، وَ سَيِّئَةٍ أَكْتَسَبْنَاهَا وَ خَطِيئَةٍ ارْتَكَبْنَاهَا، كُنْتَ الْمُطَّلِعَ عَلَيْهَا دُونَ النَّاطِرِينَ» (دعای ۲/۳۴)؛ چه بسیار از نهی‌های تو را مرتکب شدیم. و چه بسیار از اوامر تو که ما را بر آن‌ها آگاه ساختی، اما نافرمانی کردیم. و چه بسیار گناهان که آن‌ها را اکتساب کردیم و چه بسا خطاها که مرتکب شدیم، و تنها تو بر آن‌ها مطلع بودی و دیگران نمی‌دیدند.

آن حضرت در جای دیگر اقرار می‌کند: «وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (دعای ۶/۴۷)؛ تویی آن خدایی که جز تو معبودی نیست، تنها رحمان رحیم، تنها دانای حکیم.

در فرازی از دعای روز عرفه، ضمن اعتراف به علم اهل بیت(ع)، دانش آن‌ها را علمی الاهی و خدادادی معرفی می‌کنند: «رَبِّ صَلِّ عَلَى أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ». از آن‌جا که اهل بیت(ع) انسان‌های کامل و خلیفه‌های خدا هستند و به همین جهت دانش کامل الاهی نزد آن‌هاست، اعتراف به این‌که این دانش را خدا در دل‌های آنان نهاده، به دلالت التزامی نشان دهنده آن است که سایر دانشمندان نیز در دانش‌های خود وامدار خدایند.

در توحید سمع و بصر با توجه به آیاتی نظیر "لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر" (شوری/۱۱) درمی‌یابیم که تنها خدا شنونده و بیناست و قهراً دیگران که از سمع و بصر برخوردارند مظهر این اوصافند (۸، ج: ۲، ص: ۳۲۵).

سید الساجدین(ع) در روز عرفه اقرار می‌نماید که: «وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (دعای ۷/۴۷)؛ تویی آن خدایی که جز تو معبودی نیست، تنها شنوای بینا.

درباره توحید در قدرت^۵ باید گفت: نامتناهی بودن قدرت خدا، هم دلیل انحصار قدرت در حق و هم دلیل مظهر بودن قدرت دیگران است. آیاتی مانند: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» (بقره/۱۶۵) انحصار قدرت برای خداوند را اثبات می‌کند. هر چند این آیه مربوط به قیامت است، اما قیامت ظرف ظهور قدرت حق است و نه حدوث آن (۸، ج: ۲، ص: ۳۵۹).

در ادعیه بارها به عبارتی برمی‌خوریم که به توحید در قدرت اشاره دارند. گاه، نامحدود بودن قدرت خدا را یادآور می‌شوند مانند، «بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ وَ لَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَ إِنْ لَطُفَ» (دعای ۱/۲)؛ با قدرت بی‌پایانش که هیچ عظیمی توان عاجز کردن آن را ندارد و هیچ شیء کوچکی، از حیطة قدرتش ناپدید نخواهد ماند. یا «إِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وَسْئِكَ، وَ لَا يَتَكَادَكَ فِي قُدْرَتِكَ... إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (دعای ۳۴/۱۶)؛ به درستی که [اجابت خواسته‌های من] در برابر رحمت گسترده تو دشوار نیست و تو را در قدرت بی‌پایانت به زحمت نمی‌افکند... زیرا که تو بر هر چیز توانایی.

«بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُخَيِّ أَمْوَاتَ الْعِبَادِ، وَ بِهَا تُنْشُرُ مَيِّتَ الْبِلَادِ» (دعای ۱۳/۴۸)؛ با قدرتی که با آن بندگان مردهات را زنده می‌کنی و سرزمین‌های مرده را حیات دوباره می‌بخشی. در این فراز، از «زنده کردن» به عنوان شاهد قدرت خدا نام برده‌اند که احاطه کامل خدا بر همه چیز، لازمه آن است.

و گاهی انحصار قدرت در خداوند را مطرح می‌کنند مانند: «لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيَّةُ الْعَدَدِ، وَ مَلَكَةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ، وَ فَضِيلَةُ الْخَوْلِ وَ الْقُوَّةِ، وَ دَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَ الرَّفْعَةِ» (دعای ۱۰/۲۸)؛ معبود من، وحدانیت و یگانگی، و ملکه قدرت بی‌نیاز، و فضیلت توانمندی و نیرو، و بلند پایگی و

رفعت، تنها تو را است. تقدّم جار و مجرور و اسمیه بودن جمله، از مواردی است که انحصار را بیان می‌کند.

و برخی ادعیه، قدرت دیگران را وامدار و وابسته به قدرت الهی معرفی می‌کند: «اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ مِنَ الضَّعْفِ خَلَقْتَنَا وَ عَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا وَ مَنْ مَاءٍ مَهِينٍ ابْتَدَأْتَنَا، فَلَا حَوْلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعُودِكَ» (دعای ۵/۹)؛ خدایا تو ما را از ناتوانی آفریده‌ای و بر سستی، بنیانمان نهاده‌ای و از آب بی‌ارزش آغازمان کرده‌ای؛ پس ما هیچ حرکتی جز با نیروی تو و هیچ توانی جز با یاری تو نداریم. «یا مَنْ اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ»، «یا مَنْ انْقَادَ كُلُّ شَيْءٍ لِأَمْرِهِ»، «یا مَنْ بَلَغَتْ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ قُدْرَتُهُ» (۱۸، ص: ۱۴۸)؛ ای کسی که همه چیز تسلیم قدرت و منقاد امر اوست و قدرت او همه را فرا گرفته است.

عزت، از صفات ذاتی خدای سبحان است که مانند خود ذات نامحدود است و اگر کسی از عزت راستین بهره‌مند شود، به عنوان مظهر الاهی خواهد بود. در واقع عزت حالت نفوذ ناپذیری است که درباره خدا به این معنا است که حیات او مرگ‌پذیر، قدرت او عجز‌پذیر و علم او جهل، سهو و نسیان‌پذیر نیست (۸، ج: ۲، صص: ۳۶۸-۳۷۳).

در ادعیه بسیار اقرار شده که عزت مطلق مخصوص خدای سبحان است، «یا مَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَ الْجَمَالُ» (۱۸، ص: ۱۴۵)؛ ای کسی که مطلق عزت و جمال، از آن او است. «یا ذَا الْعِزَّةِ الدَّائِمَةِ» (همان، ص: ۱۴۲)؛ ای صاحب عزت همیشگی. «عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزًّا لَا حَدَّ لَهُ بِأَوَّلِيَّةٍ وَ لَا مُنْتَهَى لَهُ بِآخِرِيَّةٍ» (دعای ۴/۳۲)؛ سلطان تو عزیز است، نه آغاز دارد و نه انجایی ازیرا نامحدود مطلق نه اول دارد و نه آخر.

هم‌چنین بیان شده که دیگران، تنها در پرتو عنایت حق به عزت راستین دست می‌یابند: «وَ الْعَزِيزُ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ» (دعای ۴/۳۵)؛ عزیز آن کسی است که بندگی تو او را عزیز کرده باشد. یعنی ملاک ارزش در عزت، بندگی خدا است.

مصادق عزت دروغین نیز در کلام حضرت زین العابدین (ع) چنین ترسیم شده است: «فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ يَا إِلَهِي مِنْ أَنْاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بَغَيْرِكَ فَذَلُّوا» (دعای ۶/۲۸)؛ خدایا، چقدر دیدم کسانی را که عزت را به سبب غیر تو خواستند و ذلیل شدند.

ج) توحید افعالی: منظور از توحید افعالی آن است که جز خداوند هیچ مؤثر مستقلی در عالم نیست و قیومیت هستی، آفرینش، مالکیت، ربوبیت، رازقیت و ولایت که هر یک بر دیگری مترتب است منحصر از آن خداست (۸، ج: ۲، ص: ۳۷۹).

توحید در صفات فعل نیز مانند توحید در ذات انواع و اقسام متعددی دارد که همه اقسام آن‌ها در ادعیه مورد اعتراف قرار گرفته‌اند.

۱. **توحید در خالقیت:** مجموع آیات قرآن، توحید خالقیت و انحصار آفرینش در خدا را اثبات می‌کند: "هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ (فاطر/۳). و تبیین می‌کند که دیگران، حتی اگر خالق هم بوده‌اند، مظهر خالقیت حقند: "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمنون/۱۴)؛ "ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ (واقعہ/۵۹). امام سجاده (ع) در مناجات خود در روز عرفه به درگاه حق چنین عرضه می‌دارند: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ... وَ خَالِقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ» (دعای ۲/۴۷)؛ خدایا، سپاس تو را است ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین... و ای آفریننده همه مخلوقات.

۲. **توحید در مالکیت:** قرآن، از یک سو اصل وجود و انحصار مالکیت حقیقی^۷ را فقط برای خدا اثبات می‌کند و از سوی دیگر، آن را از دیگران سلب می‌کند: "تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ" (ملک/۱)؛ "وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكَ فِي الْمُلْكِ" (اسرا/۱۱۱) و "وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ" (فاطر/۱۳).

پیامبران نیز برای آن که گروهی از روی افراط، مالکیت حقیقی را به آن‌ها نسبت ندهند، توحید در مالکیت را به مردم یادآوری می‌کردند: "قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي (اعراف/۱۸۸).

امام سجاده (ع) در فرازهای گوناگون ادعیه خود به این شاخه از توحید اعتراف کرده‌اند مثلاً: «وَمَضَتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ بِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ» (دعای ۳/۲ و ۷)؛ اشیا طبق اراده تو جریان یافته است و همه چیز به صرف مشیت تو، پیش از آن که چیزی به آن‌ها بگویی، موجود می‌شود و چون نسبت به چیزی کراهت داشته باشی، واقع نمی‌شود.

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلِكُ بِهِ مِنِّي» (دعای ۱/۲۲)؛ خداوند، تو مرا به چیزی تکلیف نموده‌ای که مالکیت خودت بر آن از من بیشتر است.

۳. **توحید در ربوبیت:** از دیدگاه قرآن، ربوبیت نظام تکوین و تشریع منحصر به خدا است: "قُلِّلِ اللَّهُ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" (جاثیه/۳۶). آیاتی نظیر "وَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا" که تدبیر امور را به فرشتگان اسناد داده‌اند، در حقیقت تدبیر آن‌ها را به عنوان مظهر تدبیر الهی مطرح کرده‌اند، زیرا از زبان خود فرشتگان می‌فرماید: "وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ (مریم/۶۴).

در مناجات امام زین العابدین (ع) می‌خوانیم: "اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ... رَبِّ الْأَرْيَابِ" (دعای ۲/۴۷)؛ خدایا سپاس تو را است... پروردگار پرورندگان.

حضرت (ع) به هنگام مشاهدۀ هلال ماه نو می‌فرمایند: «فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكَ» (دعای ۴/۴۳)؛ پس، از خدایی که رب من و رب تو است می‌خواهم...». «سؤال مَنْ لَا رَبَّ لَهُ غَيْرُكَ»؛ درخواست کسی که جز تو صاحب اختیاری ندارد.

در جای دیگر تأکید می‌کنند که تدبیر امور و ربوبیت بندگان، تنها به دست او است و خود آنان توان تغییر آن را ندارند: «لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدِيمًا إِلَى مَا أُخْرِجَهُمْ عَنْهُ» (دعای ۹/۵۲).

۴. **توحید در رازقیّت:** بر اساس آموزه‌های قرآن کریم، تنها خدا رازق است: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ» (ذاریات/۵۴). «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ» (روم/۴۰).

اگر در بعضی آیات رازقیّت به دیگران نسبت داده شده، مظهریّت الهی آنان در این صفت الهی مدّ نظر بوده است؛ «وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ» (نساء/۵). و در نهایت خدا بهترین رازق و مسؤول رزق همه آفریدگان است، «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» (جمعه/۱۱)؛ «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (هود/۶).

این قسم توحید نیز به فراوانی در ادعیه متجلی است مثلاً: «وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّتًا مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ لَا يَنْقُصُ مِنْ زَادِهِ نَاقِصٌ وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ» (دعای ۵/۱). «وَأَجْرٍ مِنْ أَسْبَابِ الْخَلَالِ أَرْزَاقِي» (دعای ۳/۳۰)؛ و از اسباب حلال روزی را روانه ساز. حضرت (ع)، ضمن اشاره به دو آیه «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ» و «قُو رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ» (ذاریات/ ۲۲-۲۳)، به درگاه حق چنین عرضه می‌دارند: «وَأَجْعَلْ مَا صَرَحْتَ بِهِ مِنْ عِدَّتِكَ فِي وَحْيِكَ وَ أَتْبَعْتَهُ مِنْ قَسَمِكَ فِي كِتَابِكَ، قَاطِعًا لِاهْتِمَامِنَا بِالرِّزْقِ الَّذِي تَكْفَلْتَ بِهِ، وَ حَسْمًا لِلْإِشْتَغَالِ بِمَا ضَمِنْتَ الْكَفَايَةَ لَهُ» (دعای ۳/۲۹)؛ و چنان کن که وعده‌ای را که در وحی خود به طور روشن بیان کرده‌ای و در کتابت [قرآن کریم] در پی آن، سوگند خود را آورده‌ای، ما را از دویدن به دنبال آن رزقی که تو آن را برایمان کفایت کرده‌ای باز دارد و مانع پریشانی خاطر ما نسبت به آن چه تو ضامن کفایت آن گشته‌ای، باشد.

آن بزرگوار، حتی نحوه مصرف ارزاق در زندگی را به دست خدا می‌بیند، «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اخْجُبْنِي عَنِ السَّرَفِ وَ الْإِزْدِيَادِ، وَ قَوِّمْنِي بِالْبَذْلِ وَ الْإِفْتِصَادِ وَ عَلِّمْنِي حُسْنَ التَّقْدِيرِ، وَ أَقْبِضْنِي بِلُطْفِكَ عَنِ التَّبَذِيرِ» (دعای ۳/۳۰)؛ بار الهی، بر محمد(ص) و خاندانش درود فرست و مرا از اسراف و زیاده‌روی بازدار و به گشاده دستی و میانه روی مستقیم ساز، و اندازه نگاه داشتن در خرج را به من بیاموز و مرا به لطف خود از ولخرجی حفظ کن. «وَأَجْرٍ مِنْ أَسْبَابِ الْخَلَالِ أَرْزَاقِي، وَ وَجَّهْ فِي أَبْوَابِ الْبَرِّ انْفَاقِي» (همان)؛ از اسباب حلال روزیم را روانه ساز و انفاقم را متوجه برنامه‌های خیر گردان.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنِي مَوْنَةَ الْإِكْتِسَابِ، وَ ارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ احْتِسَابٍ، فَلَا أَشْتَغِلَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ وَ لَا أَحْتَمِلُ إِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ» (دعای ۲۴/۲۰)؛ بار الهی، بر

محمد(ص) و خاندانش درود فرست و مرا از رنج کسب آسوده کن و از جایی که نمی‌پندارم روزی ده تا برای به دست آوردن آن از عبادتت باز نمانم و بار گناه کسب را به دوش نگیرم.

۵. توحید در ولایت: ولایت به معنای سرپرستی و تدبیر امور، به دو صورت تکوینی و تشریعی از صفات فعلی حق است که بر اساس آموزه‌های قرآن، اصالتاً مخصوص خدای متعال می‌باشد و دیگران، به دلیل نداشتن علم، قدرت یا مالکیت ذاتی، اصالتاً هیچ سهمی از ولایت ندارند، "أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ" (شوری/۹)؛ "وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ" (شوری/۳۱).

البته قرآن از دو نوع ولایت دیگر سخن گفته است: اول ولایت رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(ع) "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا" (مائده/۵۵) و دوم ولایت طاغوت و شیاطین: "وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءَ هُمُ الطَّاغُوتُ" (بقره/۲۵۷)؛ "إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ" (اعراف/۲۷).

اما هیچ یک از این دو نحو ولایت، در عرض ولایت خدا و مستقل از آن نیست، زیرا اولاً حتی انسان‌های کامل نیز از هیچ نوع استقلالی برخوردار نیستند. بنابراین انبیا و اولیا (علیهم السلام) مظهر ولایت الهی‌اند و ثانیاً ولایت شیطان بر کفار نیز نوعی عذاب و کیفر الهی است که شیطان، تکویناً مأمور است آن را نسبت به کسانی اعمال کند که از سرِ عمد، ولایت تشریعی دیگران را جایگزین ولایت خدای سبحان کرده‌اند(۸). ج: ۲، صص: ۴۳۲-۴۳۵). بنابراین، این ولایت نیز به خدا منسوب است و مستقل نیست.

این توحید نیز در ادعیه مورد اشاره قرار گرفته است. در صحیفه سجاده آمده است، «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ... وَ سَمِّنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ» (دعای ۲۲/۲۰)؛ خدایا بر محمد(ص) و خاندانش درود فرست و مرا با زیبایی ولایت در کارهایی که به آن می‌پردازم بیارای. و «إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ» (دعای ۲۶/۴۷).

اقرار به توحید عملی: توحید عملی یعنی انسان فقط کاری انجام دهد که خط مشی زندگی او موحدانه باشد و اعتقادات توحیدی خود را انکار نکند و در عمل، با لجاجت و عناد، خط مشی کفرآمیز و شرک آلود را در زندگی پیاده نکند. در حقیقت، توحید عملی، اساسی‌ترین و سرنوشت سازترین مرتبه در مراتب و اقسام توحید است که در قرآن بارها با تأکید، بیان شده است: "وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ" (اسراء/۲۳)؛ "وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً" (نساء/۳۶).

توحید عملی علاوه بر عالم تشریع بر جهان تکوین نیز حکم فرماست: "إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَىٰ الرَّحْمَنِ عَبْدًا" (مریم/۹۳). امام سجاد(ع) این حقیقت را بدین صورت اعتراف می‌کند، «سُبْحَانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرَىٰ فِي عِلْمِكَ، وَ خَشَعَ لِعَظَمَتِكَ مَا دُونَ

عَرْشِكَ، وَ اِثْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ» پاک و منزهی تو! هر که در دایره علم تو قرار گرفته در برابرت خاضع، و هر چه در زیر عرش تو است در برابر عظمتت خاضع است. و همه آفریدگانت در پیشگاهت سر تسلیم فرود آورده‌اند (دعای ۲۶/۴۷).

توحید عملی نیز مانند توحید نظری دارای جلوه‌ها و ابعاد گوناگونی است که در ادعیه معصومین به ویژه صحیفه سجادیه آمده و مورد اقرار یا درخواست قرار گرفته است.

۱. **توحید در عبادت:** عبادت خضوع و خشوع بدنی و قلبی در برابر یک معبود همراه با اعتقاد به «ربوبیت» و «لوهیت» او است که از آگاهی انسان نسبت به نیاز و فقر خود ناشی می‌شود (۸، ج: ۲، ص: ۵۱۶).

عبادت تنها مخصوص خداست و هیچ‌کس غیر از او نه به طور مستقل، که به عنوان مظهر حق نیز، معبود نیست و جز بندگی نقشی ندارد. حتی رسول اکرم (ص) نیز که عبد تام خداست: «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ»، "وَسَلِّ مِنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلَهُهُ يُعْبَدُونَ" (زخرف/۴۵)؛ و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو؛ آیا در برابر [خدای] رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته‌ایم؟

امام زین العابدین (ع) به عنوان یکی از درخواست‌های ارزشمند، بندگی بدون آفت عجب را از خدا درخواست می‌کند: «وَعَبْدُنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ» (دعای ۳/۲۰)؛ و مرا به بندگی خود گیر و عبادتم را به خودبینی تباه مساز.

معنای بلند عبادت نیز در کلام آن حضرت نمایان است، «إِلَهِي أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَيْتُ عَبْدًا دَاخِرًا لَكَ، لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ. أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي، وَ أَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي، وَ قِلَّةِ حِيلَتِي؛ فَاتَّجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، وَ تَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي؛ فَإِنِّي عَبْدُكَ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكَينُ الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ الْحَقِيرُ الْمُهِنُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ» (دعای ۷/۲۱). خدای من، در حالی صبح و شام کردم که بنده خوار توأم. برای خویشتن مالک هیچ سود و زبانی جز به قدرت تو نیستم. من در حق خود به آن چه گفتم شهادت می‌دهم و به ناتوانی و بیچارگی خویش اعتراف دارم؛ از این رو به آن چه به من وعده فرمودی وفا کن و آن چه را به من عطا نمودی تمام گردان. زیرا من بنده مسکین خوار ناتوان بدحال پست بی‌اعتبار فقیر ترسان پناهنده توأم.

امام (ع) در این فراز از دعا، اوصاف یک بنده واقعی و باورهای او را بیان فرموده‌اند، این موارد را با بصیرت بیان کرده‌اند در حالی که استحکام و فزونی آن را درخواست می‌فرمایند چرا که بصیرت اساس عبادت حقیقی و پایدار است.

«وَأَحْكِمْ فِي عِبَادَتِكَ بَصِيرَتِي» (دعای ۱۳/۳۱)؛ و بصیرتم را در بندگیت محکم کن.

شایان یاد است که قرآن کریم توحید در عبادت را با دلایل گوناگونی اثبات کرده که همه آن‌ها به گونه‌ای در ادعیه تجلی یافته و با زبان دعا تبیین کرده است مانند برهان الوهیت، «إِله» به معنای موجودی است که در کار خود، مطلقاً مستقل باشد. بنابراین خضوع و خشوع برای کسی یا چیزی بدون اعتقاد به الوهیت وی عبادت نیست (۸، ج: ۲، ص: ۵۲۴). بر همین اساس چون غیر از خدا، هیچ موجود مستقلی نیست، معبود بودن آنان نیز باطل است: "وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ (مؤمنون/۱۱۷)؛ و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند برای آن برهانی ندارد.

آغاز بسیاری از مناجات‌ها و درخواست‌های ائمه با لفظ «إِلهی» است که همه شاهد این برهان است، هم‌چنین در صحیفه سجّادیه آمده است: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ... إِلَهٌ كُلُّ مَا لَوْهٍ» (دعای ۲/۴۷)؛ بار الهی، تو را سپاس... ای معبود هر معبود. در این فراز امام (ع) اشاره می‌کند که هر کس یا هر چیزی که «إِله» دیگران واقع شده، الهه واقعی نیست و إله همگان، تنها خدا است.

دومین برهان قرآن در توحید عبادت مالکیت خداوند بر مرگ و حیات است. "فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ (یونس/۱۰۴)؛ من کسانی را که به جای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم؛ بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌ستاند.

انعکاس این برهان در مناجات امام زین العابدین (ع) چنین است، «سُبْحَانَكَ قَضَيْتَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ الْمَوْتَ: مَنْ وَحَدَكَ وَ مَنْ كَفَرَ بِكَ وَ كُلُّ ذَائِقِ الْمَوْتِ وَ كُلُّ صَائِرٍ إِلَيْكَ» (دعای ۵/۵۲)؛ پاک و پیراسته‌ای، برای جمیع آفریدگانت مرگ را امری حتمی قرار داده‌ای؛ چه آن‌ها که تو را به یکتایی پرستند و چه آن‌ها که به تو کافرنند. همگان مرگ را خواهند چشید و همه به سوی تو باز می‌گردند.

امام سجّاد (ع) نه تنها بخشیدن حیات و میراندن را به ید قدرت الهی می‌بیند، بلکه تعیین نوع آن را نیز از جانب او می‌دانند (که البته به قابلیت‌های فرد بستگی جدّی دارد)، «فَأَخِينِي حَيَاةً طَيِّبَةً تَنْتَظِمُ بِمَا أُرِيدُ وَ تَبْلُغُ مَا أَحِبُّ، مِنْ حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُ وَ لَا أَرْتَكِبُ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ، وَضِ أَمْتَنِي مَيِّتَةً مَضْنُ نُورُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ» (دعای ۱۱۷/۴۷)؛ پس مرا به زندگی پاکیزه زنده بدار تا به آن‌چه می‌خواهم بپیوندد و به آن‌چه دوست دارم پایان یابد؛ چندان که آن‌چه را نمی‌پسندی به جا نیاورم و آن‌چه را نهی کرده‌ای مرتکب نشوم. و مرا مانند مردن کسی که نور و روشنایی او در برابرش و در سمت راستش حرکت می‌کند، بمیران.

محدود بودن نفع و ضرر در حیطه اراده و قدرت خداوند سومین برهان توحید عبادت در قرآن است، «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ

الظَّالِمِينَ» (یونس/۱۰۶)؛ و به جای خدا چیزی را که به تو سود و زیانی نمی‌رساند، مخوان؛ که اگر چنین کنی قطعاً از ستمکاران خواهی بود.

امام زین العابدین (ع) این معنا را به زیبایی بیان کرده‌اند، «وَقَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَلَّدَنِي ثِقْلُهُ وَ أَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهْظَنِي حَمْلُهُ. وَ بِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيَّ وَ بِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَيَّ؛ فَلَا مُصْدِرَ لِمَا أَوْرَدْتَ وَ لَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ، وَ لَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ وَ لَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ» (دعای ۵/۷ - ۷)؛ پروردگارا، به من حادثه‌ای روی آورده که سنگینی آن مرا به رنج افکنده و تحملش برای من دشوار است. تو به قدرت خویش آن را متوجه من نموده‌ای؛ پس آن چه را تو به من رسانده‌ای برگرداننده‌ای نباشد و آن چه را تو بسته‌ای کسی نگشاید و آن چه را تو گشوده‌ای دیگری نبندد.

امام (ع) علت این امر را نیز بیان می‌کنند، «فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مَوْثِرَةٌ وَ بِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزِجَةٌ» (دعای ۳/۷)؛ پس آن اشیا بدون فرمان تو به ارادات فرمانبردار، و بدون اظهار نهی تو، به خواستت بازداشته می‌شوند. «إِنَّكَ أَلْمَنَّا بِجَسِيمِ الْمُنَنِ، الْوَهَابِ لِعَظِيمِ النِّعَمِ... أَلْمُحْسِنِ الْمُجْمِلِ ذُو الطَّوْلِ» (دعای ۷/۳۶)؛ همانا تویی بسیار احسان کننده به احسان‌های بزرگ، بخشنده بی‌عوض به نعمت‌های عظیم، ... نیکوکار خوش‌رفتار دارای فضل و احسان فراوان. «مِنْكَ إِبْتِدَاءٌ» (دعای ۴/۴۵)؛ نعمت بی‌هیچ سابقه‌ای است.

توحید در حمد دومین جلوه توحید عملی است. حمد در اصطلاح، ستایش در برابر کمال و کار نیک اختیاری است، خواه بهره‌ای از آن کمال به دیگری برسد یا نه. اگر قید «بِالذَّاتِ» و «بِالاستقلال» در حمد در نظر گرفته شود، انحصار آن برای خدا ثابت می‌شود و عنوان عبادی بودن به خود می‌گیرد.

نظیر دعا، که اگر خواستن با حفظ قید ذاتی و مستقل باشد، هم صبغه عبادت می‌یابد و هم مخصوص خدا می‌شود (۸، ج: ۲، ص: ۵۳۶).

"فَلَكَ الْحَمْدُ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَ رَبَّ الْأَرْضِ رَبَّ الْعَالَمِينَ" (جاثیه/۳۶).

در دعاها می‌شود به این توحید زیاد اقرار و اعتراف شده است مانند، «إِلَهِي أَحْمَدُكَ - وَ أَنْتَ لِلْحَمْدِ أَهْلٌ...» (دعای ۱/۵۱)؛ خدایا تو را ستایش می‌کنم، زیرا فقط تو شایسته ستایشی.

این شایستگی، همان توحید ربّ الارباب است. امام (ع) در نخستین دعای صحیفه، در ستایش خدای عزّوجلّ به تفصیل به حمد الهی با ذکر دلایل ضرورت حمد پرداخته‌اند. هم‌چنین در دعای روز عرفه بخش مهمی به بیان چگونگی حمد و ستایش و علت آن اختصاص دارد.

۵. توحید در دعا

توحید در دعا جلوه دیگری از توحید عملی می باشد و روح حاکم بر دعای حقیقی را تشکیل می دهد. دعای حقیقی حاکی از نیاز و عدم استقلال داعی است و قهرراً سؤال، وقتی حقیقی است که مسؤول، مستقل و غنی باشد که بر اساس دلایل توحید، آن مسؤول مستقل تنها خدای سبحان است. بر همین اساس از دیدگاه قرآن، دعا تنها با خواندن خالصانه حق تعالی و بر مبنای توحید معنا پیدا می کند و در معرض استجاب قرار می گیرد. "أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ" (نمل/۶۲)؛ آیا کسی که درمانده را - چون وی را بخواند- اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد (بهتر است یا آن کسی که وی را انباز می گیرید؟)

۵.۱. دعا به روش طرح درخواست

دسته دیگری از ادعیه مأثور از اهل بیت(ع)، دعاهایی است که جنبه تقاضا دارد. در این دعاها درخواستهای گوناگونی از حضرت حق مطرح شده است. نمونه این دعاها، قسمت اعظم دعای کمیل، دعای امام حسین(ع) در روز عرفه، دعای امام زین العابدین(ع) در روز عرفه، دعای ابوحمزه و دعاها متعدد در صحیفه سجادیه از جمله دعای طلب باران، طلب رفع گرفتاریها، دعای مکارم الاخلاق و ... است.

داعی در این روش توحید خود را به ظهور می آورد. دعا کننده، با درخواست از خداوند این واقعیت را مطرح می کند که تنها خدا را رازق، خالق، مالک، زامدار، قادر و در یک کلام واجد تمام اسمای حسنا می داند که او را صدا کرده و درخواست خود را از محضر او طلب نموده است. این سؤالها، به طور غیر مستقیم، اقرار به مراتب متعدد توحید است، زیرا چنان که قبلاً گذشت، خداوند در تمام شؤون، یکتاست و دیگران تنها می توانند مظهر شؤون حق باشند.

شاهد این مدعا آن است که در بسیاری از دعاها صحیفه سجادیه، که هدف از صدور آن از ناحیه امام(ع)، درخواست مطلبی بوده است، بخش مهمی، حتی بیش از آنچه تقاضا را عرضه می کند، به حمد و تسبیح و توحید حق اختصاص داده شده است. گویا آن تقاضا بهانه ای بوده است تا امام(ع) را در توحید حق و مناجات با او غرق کند.

۵.۲. دعا به روش مناجات

سومین دسته از دعاها، جنبه نجوا با رب الارباب دارد. در این روش ادعیه، ائمه(ع) باب معاشقه و راز و نیاز با معبود یگانه را گشوده اند. ایشان در این مقام، خود را فقیر مطلق و حق تعالی را تنها غنی مطلق و بالذات یافته اند و لذا با عرض نیاز خود به درگاه حق - جلّ و علا - با وی راز می گویند. این بزرگواران به منتهای معنای این آیه رسیده اند که: «یا ایها

الناس انتم الفقراء إلى الله و الله هو الغني» و از همین روی چنین با خدا نجوا می‌کنند که: «انا الفقير في غناي فكيف لا اكون فقيراً في فقری» (۱۸، ص: ۴۴۹)؛ خدایا من در توانگریم فقیرم، پس چگونه در حالت فقرم، فقیر نباشم؟ این بیان با زبان مناجات نهایت درجه توحید و بالاترین مرتبه یک موحد است. نمونه این روش دعا در صحیفه سجادیه نجوای امام سجاد(ع) به درگاه حق تعالی است که عرضه می‌دارند، «یا كهفنی حین تُعیننی المذاهب، و یا مُقِلَّ عَثَرَتی، فَلَوْلَا سَتْرُكَ عَوْرَتی لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ؛ و یا مُؤَيِّدِ النَّصْرِ، فَلَوْلَا نَصْرُكَ إِنَّا لَكُنْتُ مِنَ الْغُلُوبِينَ؛ و یا مَنْ وَضَعَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمَذَلَّةِ عَلَى أَعْنَاقِهَا، فَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ و یا أَهْلَ التَّقْوَى، و یا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (دعای ۷/۵۱)؛ ای پناهگاه من هنگامی که راه‌ها مرا در مانده کند، و ای در گذرنده از خطاهایم؛ اگر عیب پوشی تو بر من نبود از رسوایان بودم. و ای دستگیر من از سر نصرت؛ اگر یاری تو نبود هر آینه از شکست خوردگان بودم. و ای آن که پادشاهان در برابر او یوغ خواری بر گردن‌هایشان نهاده‌اند و از سطوت و قهرش بیمناکند. و ای خدایی که سزاوار آنی که در برابرت تقوی پیشه کنند و ای آن که نام‌های نیکو از آن تو است.

مناجات خمره عشر امام سجاد(ع) روح انگیزترین مثال برای این نوع از دعا به شمار می‌آید.

۵.۳. دعا به روش زیارت

دسته دیگری از دعاها، به زبان خاص «زیارت» است. زیارت نیز نوعی ارتباط با خدا است؛ زیرا اهل بیت(ع) جلوه تمام نمای حقتند. آن بزرگواران در حقیقت محل جریان اراده الهی هستند. این مطلب در ادعیه مأثور از معصومین، به وضوح مطرح شده است. به عنوان مثال، در زیارت امیرالمؤمنین(ع) در روز عید غدیر، آن حضرت را عین الله، وجه الله، اذن الله و ... معرفی کرده‌اند. عبارات بلندی نیز در زیارت رجبیه در وصف خاندان عصمت و طهارت ذکر شده است. از جمله: «بِكُمْ يُخْبَرُ الْمَهِيضُ وَ يُشْفَى الْمَرِيضُ»؛ به وسیله شما شکسته، بسته می‌شود و بیمار شفا می‌یابد.

در زیارت جامعه کبیره نیز فقرات قابل تأملی در این زمینه وجود دارد. در این زیارت، ائمه(ع) را با چنین تعبیری توصیف می‌کند: مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ، خَزَانَ الْعِلْمِ، أُولَى الْأَمْرِ، خَيْرَةَ الله، حجت و صراط و نور و برهان خداوند، أَلَدِلَاءِ عَلَى صِرَاطِهِ و

حتی در مورد ایشان، می‌فرمایند: «إِيَابَ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ و حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ». «أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ» و بالاخره: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ»؛ هر که خدا را بخواهد از شما آغاز می‌کند. در حقیقت، زیارت نیز به نوعی ارتباط توحیدی و درخواست از مسیر وجه الله است.

امام زین العابدین (ع) توفیق این روش ارتباط را از خداوند درخواست می‌کنند، «اللَّهُمَّ وَ اٰمِنُ عَلٰی الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَ زِيَارَةِ قَبْرِ رَسُولِكَ - صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلٰی آلِهِ - وَ آلِ رَسُولِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَام» (دعای ۴/۲۳)؛ خدایا بر من منت گذار تا حج و عمره به جای آورم و قبر رسالت (ص) و خانواده او را زیارت کنم.

آن حضرت، هم‌چنین در استقبال و وداع ماه مبارک رمضان - که ماه خدا است - گویی زیارت‌نامه می‌خواند و با این ایام پر برکت سخن می‌گوید. چرا که یکی از راه‌های رسیدن به خدا را ماه رمضان می‌دانند:

«و الحمد لله الذی جعلَ مِنْ تِلْكَ السَّبِيلِ شَهْرَهُ رَمَضَانَ» (دعای ۳/۴۴).

یادداشت‌ها

۱. منظور از «اسم» در مباحث خداشناسی همان است که در قرآن با عنوان «الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» از آن یاد شده است: "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا" (اعراف/۱۸۰). اسم اصطلاحاً عبارت است از ذات همراه با تعیینی از تعینات و کمالات (۸، ج: ۲، ص: ۲۲۶). مظاهر اسمای حسناى الهی را نیز اسمای حسنا می‌گویند، چنان که درباره امامان معصوم - علیهم السلام - آمده است: «نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۲۲، ج: ۱، ص: ۱۴۳).

منظور از «وصف» نیز، خود کمال و صفت است. در قرآن، به توحید اسما در آیاتی نیز "آنچه هو العزیز الحکیم (دخان/۴۲)، "هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن (حدید/۳) و غیر آن اشاره شده است. ۲. اوصافی که حاکی از کمالات نامحدود خداست و تجلّ و کرامت ذات به آن‌هاست، صفات ثبوتی است که گاهی صفات جمال و کمال خوانده می‌شود.

اوصافی که از نقص و عیب و محدودیت حکایت می‌کنند و ذات حق از آن‌ها منزّه است، صفات سلبی‌اند که گاهی از آن‌ها به صفات جلال تعبیر می‌شود. آیات فراوانی که مفید تسبیح و تقدیس خداست، جامع صفات سلبی‌اند (۸، ج: ۲، صص: ۲۵۳-۲۵۵).

۳. صفت ذات صفتی است که منشأ آن تنها ملاحظه ذات خدا بدون دخالت و ملاحظه غیر است مثلاً در «لم یزل قادراً بذاته و لامقدور»؛ اشاره دارد که خدا قادر است؛ چه مقدوری در خارج باشد یا نباشد.

بنابر مذهب امامیه، صفت ذات عین ذات است و همان گونه که کسی به کنه ذات خدا راه ندارد؛ به کنه صفت نیز راه ندارد. صفاتی را که از مقام فعل خدای سبحان انتزاع می‌شود صفت فعل می‌گویند. صفات فعلی خدا، اوصافی کمالی است که از نوعی نسبت و اضافه بین خدا و مخلوقات او حکایت دارد؛ مانند خالق، مدبّر و رازق.

چون صفات ذاتی عین ذاتند مقابلی ندارند؛ بنابراین خدای متعال را به مقابل آن‌ها نمی‌توان متّصف نمود. ولی صفات فعلی از مقام فعل خدا انتزاع می‌شوند و لذا وصف خدا به مقابل آن‌ها نیز بی

اشکال است؛ مانند رضا و غضب: "لقد رضى الله عن المؤمنين (فتح/۱۸) و "بأئوا بغضبٍ مِنَ الله" (بقره/۶۱).

۴. از آیات قرآن چنین برمی آید که خدا حیات دارد و احیا می کند، دیگران نیز حیات دارند و فی الجمله احیا می کنند. اما با عنایت به آیاتی نظیر "الله لا اله الا هو الحي القيوم (آیه الكرسي) و "لا اله الا هو يحيي و يميت (اعراف/۱۵۸) درمی یابیم که قرآن حیات و احیا را منحصر به خدای سبحان می داند. دلیل عقلی بر این مطلب آن است که حیات از صفات ذاتی خدا و مانند خود ذات، مطلق و نامحدود است. بنابراین، جایی برای حیات دیگران باقی نمی گذارد. با این دیدگاه، معنای آیه "اتك ميت و اثم ميتون (زمر/۳۰) آن است که تو و دیگران حیات واقعی ندارید، بلکه آیینۀ دار حیات واقعی خدا هستی و تنها خدا به گونه ای مطلق، حی است (۸، ج: ۲، صص: ۳۱۶-۳۱۷).

۵. قدرت به معنای قوت و توانایی، در اصطلاح حکما به معنای «توان انجام فعل در صورت مشیت و ترک آن در صورت عدم مشیت است.» فاعلی را «قادر» می توان نامید که اگر خواست، بتواند کاری را انجام دهد و اگر نخواست، بتواند آن را ترک کند. خواه کاری را همیشه بخواهد یا هرگز نخواهد و یا گاه بخواهد و زمانی نخواهد (۱۲، ص: ۱۳۱).

۶. «عزت» حالت نفوذناپذیری است که مانع مغلوب شدن می شود. زمین سخت و نفوذناپذیر را «ارض غزاز» می گویند (۱۳، ص: ۵۶۳، ماده (ع ز ز). معنای مطابقی عزت، صلابت و نفوذناپذیری و معنای لازم آن، پیروزی است.

بر اساس آموزه های قرآن کریم، عزت بر دو نوع است: عزت راستین و عزت دروغین، مصادیق عزت راستین بسیارند، چنان که قرآن می فرماید: "و تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِإِذْنِ الْخَيْرِ (آل عمران/۲۶). این گونه آیات به ما می فهماند که منشأ عزت های راستین، خدا است. هم چنین می فرماید: "و لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (منافقون/۸). قرآن نمونه های عزت دروغین را چنین برمی شمارد: "وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ" (بقره/۲۰۶)؛ و چون به او گفته شود از خدا پروا کن، عزت (دروغین) او را به گناه کشاند. پس جهنم برای او بس است.

"وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا" (مریم/۸۱)؛ و به جای خدا، معبودانی اختیار کردند تا مایۀ عزت آنان باشند.

ولی پایان عزت کاذب، در قیامت به صورت عذاب ناگوار ظهور می کند و خدا به این چنین کسانی می فرماید: "ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (دخان/۴۹)؛ بچش که تو همان عزیز بزرگواری!

۷. مالکیت بر دو نوع است: اعتباری و حقیقی. قرآن کریم برای حفظ انتظام زندگی انسان و بقای انسجام جامعه بشری این گونه عناوین اعتباری را به رسمیت شناخته و از آن یاد کرده است. اما مالکیت حقیقی، امری تکوینی و واقعی است؛ مانند مالکیت انسان نسبت به اعضا و جوارح خود. این نوع مالکیت از دیدگاه قرآن منحصرأ از آن خداست: "قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ" (یونس/۳۱)

منابع

- ۱- قرآن کریم، (بی تا)، ترجمه فولادوند، محمد مهدی، تهران: دارالقرآن الکریم.
- ۲- نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، ترجمه دشتی، محمد، قم: انتشارات بضعة الرسول.
- ۳- صحیفه سجادیه، (بی تا)، ترجمه غرویان، محسن، قم: نشر معارف.
- ۴- آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۷۷)، شرح غررالحکم و درر الکلم، مترجم: رسولی محلاتی، سیدهاشم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۵- آملی، سیدحیدر، (۱۳۴۷)، جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هنری کوربو، عثمان یحیی، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی - فرهنگی.
- ۶- ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل، (۱۴۱۶ق)، لسان العرب، الطبعة الاولى، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۷- الراغب الاصفهانی، (۱۴۱۶ق)، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، الطبعة الاولى، دمشق: دارالقلم.
- ۸- الفراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۴ق)، کتاب العین، تحقیق: مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، الطبعة الاولى، قم: انتشارات اسوه.
- ۹- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۷۹)، منازل السائرین، شرح عبدالرزاق کاشانی، تهران: انتشارات الزهراء، چاپ دوم.
۱۰. جعفری، محمدتقی، (۱۳۷۶)، نیایش امام حسین (ع) در صحرای عرفات، تهران: مؤسسه نشر کرامت، چاپ دوم.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، (بی تا)، حماسه و عرفان، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۷)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۳. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۷۸)، ممة الهمم فی شرح فصوص الحکم، وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۱۴. خمینی، روح الله، (۱۳۵۹)، شرح دعای سحر، تهران: نهضت زنان مسلمان.
۱۵. دلشاد تهرانی، مصطفی، (۱۳۷۷)، سیری در تربیت اسلامی، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ سوم.
۱۶. شیخ صدوق، (۱۳۹۱ق)، توحید، تهران: مکتبه الصدوق.

۱۷. صدر المتألهین شیرازی (ملاصدرا)، محمد، (۴۲۰ق)، المبدأ و المعاد، بیروت: دارالهادی.
۱۸. طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۳۷۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، سید محمدباقر، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. طریحی، فخرالدین، (۱۳۶۲)، مجمع البحرین، تهران: مکتب المرتضویه
۲۰. قمی، حاج شیخ عباس، (۱۳۷۴)، مفاتیح الجنان، ترجمه موسوی کلانتری، تهران: انتشارات پیام آزادی، چاپ سوم.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم مصحح.

Archive of SID